حوزه علمیه و علم طب (گفتگو)

بسم الله الرحمن الرحیم

اشاره: *متن زیر، حاصل گفتگویی است که با حجت الاسلام حمید رجایی [1] انجام شده و پس از تلخیص و ویرایش، برای نشر آماده شده است. او در فلسفه علم صاحب اثر است و دربارهٔ نظام معرفتی حوزه، مباحث زیادی را پیش رو نهاده است. موضوع این گفتگو، تحلیل نسبتِ حوزه های علوم دینی و طب سنّتی است، از زاویهٔ فلسفهٔ علم و روش‌شناسی و اعتبارسنجی گزاره‌های علم طب. این مصاحبه شامل مباحث کلیدی و چالشی است و به خوانندگان عزیز توصیه می‌شود آن را بخوانند؛ گو اینکه این مسئله، دغدغه و چالش این‌روزها هم هست.*

جناب رجایی، سلام. پرسش ما در این گفتگو در مورد «نسبت طب سنّتی و علوم حوزوی و نظام معرفتی آن» است. شما در کتاب «فلسفهٔ علم» در مورد «روش‌شناسی علوم» مباحث گسترده‌ای را عنوان نموده و گاهی هم به مناسبتِ مباحث فلسفهٔ علم، طبیعتاً دربارهٔ طب سنّتی، بهداشت و پزشکی و متدولوژی آن‌ها بحث کرده اید. به نظر شما اساساً گزاره های طب سنّتی از نگاه معرفت‌شناختی چه میزان اعتبار دارد و دیگر اینکه حوزهٔ علمیّه، چه نسبتی با طب سنّتی دارد؟ آیا طب، یک علم دینی و اسلامی می تواند باشد و حوزه، موظّف به گنجاندن آن در نظامات خود هست یا نه؟

سلام و درود بر شما. پرسش بسیار جان‌دار و مهمی را مطرح فرموده‌اید. شوربختانه چه در فضای ژورنالیستی و چه در فضاهای علمی، شاهد گفتگوها و حتی گفتمان‌های ناخالص و متعصّبانه هستیم. چه در نفی ارزش طب سنّتی و بحث از طب اسلامی و چه در اثبات آن. من طبیب سنّتی یا پزشک نیستم. زیست‌شناس هم نیستم. اما از زاویهٔ فلسفهٔ علم، قطعاً باید بتوانم مسائل روش شناختی و تعاملات علم‌ساختی این‌ها را وارسی کنم. فیلسوف علم نسبت به متدولوژی و اعتبارسنجی همهٔ علوم حسّاس و مسئول است. اما اهمّ نگرانی، این است که باید مطالعهٔ علوم، به دور از تعصّبات و پیش‌داوری‌ها و جانبداری‌های غیرعلمی باشد. نفی یا اثبات طب سنّتی یا طب اسلامی، یک بحث کاملاً علمی است و اگر کسی بخواهد با تعصّب و غیرت و بدون وارسی‌های روش‌شناختی و فلسفی (فلسفهٔ علم) ورود کند، احتمالاً با مشاعر سالمی در بحث ورود نکرده است.

طب الف. دانش مطالعه انسان و در یک معنای عام، موجودات زنده است (مانند دام پزشکی،

گیاه‌پزشکی و...) ب. از آن نظر که معروض سلامت و بیماری می‌شود و ج. موظّف است که موضوعات خود را با بهرهٔ حداکثری از علوم دیگر، هر چه بهتر تبیین کند و د. همچنین موظّف است راهکارهای درمان و پیشگیری را هر چه کارآمدتر توصیه کند.

پس طب باید شامل تبیین حداکثری بیماری، سلامتی، توضیح حداکثری مکانیسم حیات موجود زنده (حتی تا سطح مولکولی و بلکه فراتر از آن) و تبیین راهکارهای تشخیص و آسیب‌شناخت و توصیه‌های قابل توضیح و قابل فهم درمانی باشد. تبیین حداکثری یعنی با استفاده از بیشترین ظرفیت و سبد دانش زمان. پس طب، حتماً شامل مباحث بسیار گسترده، نوشونده، فرسایش پذیر و پیچیده‌ایست. پس آنچه یک علم را طب می کند این است که واجد همه صلاحیت های یادشده باشد و شامل انواع روش های مراقبت بهداشتی تکامل یافته برای حفظ و بازیابی سلامت یا پیشگیری و درمان است.

ببخشید همین جا می توانم بپرسم به نظر شما، آیا طب سنتی یا اسلامی، معنای صحیحی دارد؟ آیا محقَّق شده و یا قابل تحقّق است؟

فارغ از قبول یا ردّ طب اسلامی، توجه بفرمایید که طب سنتی، غیر از طب اسلامی است و این اشتباه رایجی است که مثلاً طب اخلاطی یا گیاهی را با طب اسلامی خلط می کنند. گو اینکه طب سنتی در برابر *طب رایج* یا طب مبتنی بر شواهد است (Evidence Based) و شامل شاخه های زیادی مانند طب اخلاطی، زالودرمانی، ماساژدرمانی، آب درمانی، نیدلینگ خشک و سوزن درمانی و... می شود. برخی هم طب سنتی را فقط طب اخلاطی دانسته و از طب گیاهی تفکیک می کنند که به نظرم شاید درست نیست.

خوب است همین جا یادآور شوم که امروزه رویکرد جدیدی در جهان در حال رشد است که می توان آن را از نگاه طب کل نگر یا جامع اندیش نامید. سازمان بهداشت جهانی آن را زیر عنوان پزشکی یکپارچه (Integrative medicine) تعریف کرده است. پزشکی یکپارچه شامل اصولی از قبیل اینکه بیمار و پزشک در روند بهبودی شریک باشند و همه عواملی که بر سلامتی و بیماری تأثیر می گذارند از جمله ذهن، روح و اجتماع و همچنین بدن، مورد توجه قرار گیرد. این رویکرد، طب سنتی را رد نمی کند و بلکه از آن با احتیاط بهره می برد (پایگاه سازمان بهداشت جهانی، بازیابی 18 آوریل 2020) در هر حال طب جدید یا رایج، دانشی بسیار گسترده است که بر پایه علوم بسیاری بنیان شده است. این توصیف هرگز معنای مبالغه ای ندارد و واقعا باید به این درخت تنومند علمی احترام گذاشت و آن را ستود و اگرچه ناکارآمدی های خود را هم آشکار کرده است. دستکم بیست دانش بنیادین آن را حمایت می کنند و از بیست رشته علمی گسترده تغذیه می کند.

علم اسلامی، از نظر من تعریف مشخصی دارد و در کتاب «فلسفه علم برای تبیین علوم انسانی اسلامی»[2] آن را شرح داده ام. یک علم وقتی اسلامی است که منابع دین یعنی قرآن و سنت، در تشکیل و اثبات روشمند گزاره های آن نقش قابل توجّه داشته باشند. مثلاً همه انسان شناسی های

روشمندی که از دل آیات و روایات معتبر فراهم می شود (در شکل گیری آن نقش قابل توجه داشته باشد) اسلامی است. اما معلوم نیست **باستان شناسی انسان** (Human archeology) هم بتواند اسلامی بشود. اگر فرضاً علم اصول الفقه، بدون استفاده از آیات و روایات فراوری شده باشد، نمی توان آن را علم اسلامی دانست (این عیب نیست) در این فرض، علم اصول، یک علم عقلی و زبان شناختی و روش شناختی بسیار محترم و کارآمد می شود که در علم فقه کارآیی بنیادین دارد. توجّه داریم اسلامی نبودن در اینجا، مطلقاً مذمّت یا تعییب نیست. بیان ملاکی قابل قبول در صحّت اسلامیت یا عدم آن است. البته گاهی به نظر می رسد افراد همین آموزه های روایی اسلام را طب اسلامی می دانند. این اطلاقی است که من آن را غیرحرفه ای و مسامحی می دانم.

طب، علمی تجربی، توصیفی، هنجاری، کاربردی و مبتنی بر شواهد و استدلال است و اگر یک طبیب مؤمن بخواهد از دستمایه‌های علوم نقلی استفاده کند، باید حتماً آن دستمایه‌ها خیلی معتبر باشند. *باید دانست که فرمولی که فقیه در علم فقه بکار می‌زند، به درد تولید علم طب نمی‌خورد. یعنی اگر توصیف یا توصیه‌ای در موضوع طب در مستند اسلامی بیابیم، اگر قطعی السند و الدلاله باشد می‌توان در حد همان قطعیت و نه بیشتر، به آن استناد کرد و گرنه باید روش علم طب آن را تأیید کند.* مثلاً ما قطعاً می‌دانیم که استفاده از عسل،برای شفای برخی از بیماری ها مؤثّر است (فیه شفاء للناس. سورهٔ النحل: 69) اما اگر سند و دلالت مستند دینی، قطعی نبود، نمی توانیم با قاعده حجیّت ظنّ معتبر و قاعدهٔ «للمصیب اجران و للمخطی اجر واحد» [3] مسئله را حل و فصل کنیم. از آنجا که سیستم علم طب در پی حکم ظاهری و این روش نیست، باید گفت بسیاری از روایات در توصیه‌های اسلامی وزن و تاب و توان استناد طبی را ندارند و لذا من معتقدم *از مستندات دینی، بیشتر یک سبک زندگی بسیار فاخر بیرون می‌آید و نه طب اسلامی*. بله بسا همان سبک زندگی اسلامی اساساً میزان ابتلا به انواع بیماری را شدیداً کاهش دهد. نقل است (فارغ از اتقان سند) که رسول خدا صلی الله علیه آله و سلم فرموده اند «نحن قوم لا نأکل حتی نجوع و اذا اکلنا لا نشبع.» (ما جمعیتی هستیم که تا کاملاً گرسنه نشویم، غذا نمی خوریم و چون می خوریم، خود را کاملاً سیر نمی کنیم (سنن النبی، ص ۱۸۱) این یک سبک زندگی است و البته بخش مهمی از علم بهداشت و تغذیه و مورد استفاده اساسی در علم پزشکی. این سبک زندگی بسا تأثیر زیادی در پیشگیری دارد (اینجا بحث از سند نداریم فرض می‌کنیم سند آن یا معتبر است یا معتضد و جبران شده با مجربات درازدامن و یافته های علمی است)

به همین دلیل است که شما از علمی با عنوان طب اسلامی استقبال نمی‌کنید؟

بله. دقیقاً و به همچنین به دلیل همان‌چه اشاره کردم از فضای گفتگو در این حوزه نگران هستم که وقتی شما می‌گویید فعلاً (و تا قبل از ظهور امام مهدی عج) طب اسلامی، معنای محصَّلی ندارد، گویی شما دارید یک قطعه از اسلام را می‌کَنید و کنار می‌گذارید! یا گویی روی اسلام، دست کم می‌گذارید! یا در برابر دانش نامسلمانان جهان، کوتاه آمده و میراث علمی اسلامی را کنار می گذاریم! خیر این طور نیست. علم پزشکی امروز، مرهون کوشش های بسیاری از طبیبان مسلمان پیشین و حاضر است. همینک بسیاری از بهترین پزشکان و مولدان علم طب، مسلمانند.

اما علم پزشکی یک علم درازدامن و چندبعدی است و باید بتواند یک بیماری را تا اعماق حداکثری تبیین کند. از نظر من اگر علم طب نتواند مثلاً عملکرد میتوکندری و هسته سلول را تبیین نماید، اصلاً کُمِینت‌اش لنگ است. همچنین اگر نتواند «آسیب‌شناسی» (pathology) را دستکم تا سطح –ملکولی توضیح دهد. شاید روزی برسد که پزشکی باید قادر به تبیین الکترومغناطیسی و بسا بیو اتمی هم باشد. این‌ها تغییر در سطوح علم است و استانداردهای یک علم را عوض می کند. اینکه می گویم فرسایش پذیر، روی دیگر سکه آن می شود توسعه پذیر. بنابراین حتی سوزن درمانی هم نمی‌تواند یک طب مستقل باشد (یک رویکرد و رهیافت است و نه یک علم) مگر اینکه بتواند از مبانی و مکانیسم عمل خود در حد قابل‌قبولی دفاع کند. تعریف شایع و موجه علم طب هم همین است. به این می‌گویم *«ملاک سطح متوقَّع در نظام معرفتی اخیر بشر» اخیر* در اینجا ربطی به مدرنیته و غرب و غرب زدگی ندارد. دقیقاً دستاوردهای اخیر بشر یعنی همانچه در همهٔ سبد دانش امروز است. مانند تبیین ژن DNA تبیین چیستی و عمل هورمون ها و همینطور گرایش به تکمیل طب با گیاه درمانی، سوزن درمانی و البته مستندات متقن دینی... به نظر من ما آموزه هایی در بهداشت داریم که سلامت انسان را تا اعماق ملکوت او تبیین می کند. اما نیاز به تنقیح و تقریر و تحریر دارد و باید در فضای دیالوگ به انجام برسد.

بنابراین شما طب اخلاطی را هم طب نمی‌دانید؟

طب اخلاطی به تنهایی کامل نیست و یک طب مکمل است (طب رایج هم کامل و عالی نیست) *اگر مکانیک نیوتونی را علم مکانیک امروز، بدانیم بله طب اخلاطی هم به تنهایی طب امروز است.* ببینید یک علم می تواند علمی باشد در تاریخ یا علمی باشد که امروز مقبول است و داریم حرف آن را می زنیم. مهم این است که مجموعهٔ نخبگان آن حوزه بگویند این مجموعه گزاره ها در تبیین و توصیه با کفایت هستند. تبیینات حیات و سلامت و بیماری مبتنی بر اخلاط چهارگانه، فقط با کارآمدی های مجرَّبات بشر تأیید شده اند (همانند طب سوزنی) و در زمان خود، بدون اینکه لزوماً تبیینات صحیحی داشته باشد، می توانسته کارساز باشد (گو اینکه هیأت بطلمیوسی هم در تعیین خسوف و کسوف، درست عمل می کرده اما تبییناتش کاذب بوده و به همین رو اینک فرسوده و نخ نماست) طب اخلاطی از تبیین‌های زیست‌شناختی و شیمیایی و بطور خاص‌تر هورمون‌شناختی، یاخته‌شناختی و... تهی است. حتی اگر از طب اخلاطی در مورد فرمول دمنوش‌ها، یا گیاهان یا حتی تبیین دقیق صفرا و سودا بپرسید، چیز چندانی برای گفتن ندارد. آنچه طب اخلاطی را سرپا نگه داشته، دستکم دو چیز است: اول؛ یک مجموعه تبیینات نسبتاً منسجم دارد (انسجام برای صدق گزاره ها کافی نیست) مانند بیان امزجه (سرد، گرم، خشک و مرطوب یا دم، صفرا، بلغم و سودا) خواص مفردات و مرکبات و... و دوم، تجارب واقعاً و گاه ظاهراً موفق در درمان. این همان چیزی که آن را از مهمل و *شبه علم* بودن نجات می‌دهد و توجّه و بررسی آن را معقول می‌کند و آن را به عنوان یک سلسله معلومات مفید و قابل استفاده نگه می‌دارد. اما از نظر من باز هم بخودی خود علم طب نیست چرا که از «سطح متوقَّع نظام معرفتی جدید بشر» برخوردار نیست. حال ممکن است به طرفداران طب اخلاطی بربخورد یا این توصیف، کسب و کار عده‌ای را زیر سوال ببرد. این سوء تفاهم است. در علم باید با منطق پیش

رفت و استدلال نمود.

امروزه علم پزشکی، به علت استفاده از علوم و فن آوری های بسیار گسترده، پزشکان را برای –تشخیص و درمان بیماری بسیار توانمند کرده است و اولاً در تشخیص احتمالات بسیار گسترده تری را می‌توانند بدهند و ثانیاً در فرآیند تشخیص افتراقی (Differential diagnosis) می توانند با کنکاش عمیق، منشا بروز یک بیماری را کشف کنند. به عنوان مثال ممکن است بیمار با شکایت از چند نوع درد ساده و ناهنجاری های همزمان به طبیب مراجعه کند و پزشک بیماری بسیار جدی ای را احتمال دهد و اما طبیب سنّتی احتمال سرطان یا تومور یا مغزی، ام اس و اختلال هورمونی و مانند آن را ندهد.

البته طب رایج هم نمی‌تواند بدون دستاوردهای طب سنّتی، کامل باشد. این‌ها باید همه با هم باشند. حتی از نظر یک طبیب مؤمن، علم طب، نمی‌تواند نسبت به مطالعه مستندات ظنّی دینی هم بی‌تفاوت باشد. مثلاً کراهت خوردن پنیر بدون گردو، شب دیر خوابیدن و صبح، زیاد خوابیدن، عسل خوردن و نخوردن، حتی صبح جمعه انار خورن و... (اگر مستند درستی داشته باشند) اما باید توجّه داشت که همانطور که سلول‌شناسی، طب نیست، مستحبات و مکروهات اکل و شرب و جامه‌پوشیدن و خفتن و خفت‌وخیز و ... هم طب اسلامی نیست. اما همه در قوام و کارآمدی این علم کمابیش مؤثّر و مفیدند. حتی حتماً مسائل معنوی، مانند استغفار، ترک گناه، ذکر و آرامش با یاد خدا، باید در ابواب علم طب، جایگاه رسمی داشته باشد. این‌ها همه به این دلیل است که باید هر آنچه در سلامتی و بیماری ما مؤثّر است و تأثیر آن به نوعی قابل اثبات است، در علم طب جایگاه داشته باشد.

اما شما فرمودید که علم طب یک علم تجربی است و اما در اینجا مستندات نقلی را هم دخالت دادید.

بله، *وقتی یک مُهر متدولوژیک روی یک علم می‌زنیم، بیشتر به معنای محوری بودن آن متد در آن علم است.* مثلاً فلسفه یک علم عقلی است، اما متون نقلی معتبر، در آن مؤثّر است. شیوه فیلسوف بطور محوری همان روش عقلی است و مثلاً استفاده از آیات قرآن، فلسفه را به یک علم نقلی تبدیل نمی‌کند. توجّه به مستندات نقلی هم علم طب را نقلی نمی‌کند و روش تجربه و مشاهده که یک روش بسیار محترم است را از میدان به‌در نمی‌کند. علم طب، باید ضمن تبیین چگونگی عمل، به درمان و سلامت بیانجامد، حال اگر روش او از «مستند نقلی معتبر مجرب» هم بهره برد منظومه روشی آن علم نمی‌پاشد.

این است که کُلّ‌نگری در علوم شکل می‌گیرد. مثلاً فیلسوفی که نفهمیده «الحمدالله» چه تبیین هستی شناختی دارد، فیلسوفی ناکامل بلکه ناتمام است. همچنانکه اگر یک پزشک نداند سحرخیزی و امحا خواطر در تنظیم بدن چه نقشی دارد، دانشش ناقص است. ببینید اگر این مسائل برایمان روشن شود، بسیاری از منازعات در حوزه علم طب رخت برمی‌بندد.

با این تفاصیل، حوزهٔ علمیّه در برابر گزاره‌های طب نوین، طب سنّتی و طب اسلامی چه نسبتی پیدا می‌کند؟

-حوزه می‌تواند اولاً سبک زندگی اسلامی را به گروه‌های علمی متخصّص در زمینهٔ بهداشت، روان شناسی و پزشکی و مانند آن را ارائه کند و آن را توسعه دهد. حتماً آن گروه‌ها از مستندات سبک زندگی اسلامی و معارف فاخر اسلامی بهره‌های زیادی می‌برند. البته این همکاری باید پیوسته و مداوم باشد و طی چند نشست و گفتگو نتیجه بخش نخواهد بود.

ثانیاً اگر حوزه یا برخی مؤسسّات مدّعی علم قابل تولیدی به عنوان «طب اسلامی» هستند، حتماً چنین است و باید چنین باشد که به دور از تعصّب و خودبزرگ‌بینی و توهّم و در میان نهادن مطلبشان با مردم، با متخصصان امر بنشینند و مستندات خود را عرضه کنند و متون فراوان علمی‌ای را تهیه و عرضه کنند که حرفشان را اثبات کند (البته باید توجّه داشت تعبیر اسلامی، به امری به جز طب مسلمانان اشاره دارد. مثلاً طب بوعلی در کتاب قانون، طب اسلامی نیست؛ طب سنّتی است که میراث ارسطو و فارابی است) اینکه حوزه بگوید طب اسلامی داریم، گویا مانند این است که مثلاً دانشگاه بگوید ما یک اسلام دیگر هم داریم! پزشکی، کار روحانیان از آن نظر که روحانی هستند، نیست و اگر حرف تازه ای دارند نباید آن را در فضای عمومی نشر دهند و نخست باید در مجامع علمی وجاهت علمی آن را اثبات کنند. وجاهتی که مطابق سبد دانش امروز باشد. این است که حتی بسیاری از توصیه های پزشکی و ادعاهای درمانی بدون اثبات علمی، می تواند مصداق جرم باشد.

تا زمانی که حوزه یا هر نهاد علمی دیگر، نتواند علمی با قابلیت‌هایی چون مستندات موثق و کافی (عِدّتاً و عُدّتاً) از متون قرآن و احادیث و تعالیم انبیاء، با کفایت در تبیین و دفاع، و واجد ارکان علم پزشکی را بطور ملموس و مشخص (نه مبهم و شعاری) تعریف کند، اجازه ندارد در این حوزه، ادعایی کند. اگر طب اسلامی داریم، بسم‌الله، تعریف و حدودش؟ مستنداتش؟ نقض و ابرام هایش؟ متون مدون چکش خورده اش؟ روش‌اش؟ مسائلش؟ ابوابش؟ تبییناتش؟ شیوه‌های درمانش؟ تجارب موفق‌اش؟ تبیین نبستش با سایر علوم؟ این مطلقاً معقول نیست که حوزه بگوید ما طب اسلامی داریم این هم روایاتش و مستنداتش! اگر فقه یک علم است، در پس خود صدها سال بحث و کتاب و روش های آزموده دارد. بله ممکن است کسی بگوید علم طب اسلامی، معنادار و قابل فرآوری است. خب این نظریهٔ قابل‌توجهی است و اما فراورده‌های آن نباید وارد حوزهٔ مصرف مردمی شود. باید در مراکز پژوهش سال ها بماند تا به بلوغ و مچوریتی لازم برسد.

از طرفی توجه داشته باشیم که اولویّت کار انبیا، علم ابدان نبوده است و اگر مأموریّت ثانوی هم داشته‌اند، فرصت گزاردن آن را نداشته اند و اگر در مواقفی، مطالبی را از علوم لدنی، بیان کرده‌اند باید دید از پس تاریخ چه مقدار آن به ما رسیده؟ و آن مقدار که به ما رسیده، چقدر بی‌تحریف رسیده؟ همه این‌ها باید موبه‌مو و بدون ذره‌ای تعصّب و دفاع متکلمانه، بررسی شود. این مطلب کجا و ادعای تحقق علم طب اسلامی کجا. کاش انبیاء و اهل‌بیت علیهم‌السلام دچار ظلم ظالمان نبودند و ما امروز از علوم حقه آنان بیشتر بهره می‌بردیم.

می‌فرمایید اگر اهل بیت علیهم‌السلام مجال می‌یافتند اینک علم طب اسلامی داشتیم؟

می توان تصدیق و تصور معقولی از آن داشت، چنانکه پس از ظهور. اما نه اینکه گمان کنیم مثلاً امام مهدی عجل الله فرجه الشریف، پس از ظهور و آرام شدن اوضاع، لزوماً کرسی درس طب اسلامی تشکیل می دهند و خودشان علم طب می آموزند. خیر. در زیر نور و تابش حکومت امام، همهٔ برکات می روید. مهر و عشق، توحید و مکارم اخلاق، برکت اقتصادی، آرامش فکری و معنوی و از جمله علم. علم یک توفیق است و وقتی انسان ها زیر سایه حضرت عقل و عشق و علم، یعنی امام مهدی زندگی کنند، علوم و از جمله علم طب هم بهتر می روید (تا اینجا می شود طب مسلمانان) و قطعاً امام هم سرخط ها و یاری های اساسی خواهند کرد و بسیاری از اسرار متون دینی که هم اینک در اختیار ماست، آشکار می شود و آن وقت آن طبی که با این مستندات، به قدر قابل توجه متعامل است و از آن ساخته می شود، طب اسلامی نامیده می شود (قابلیت های تبیینی و توصیه ای لازم را دارد) بله این معنای محصَّل دارد. حوزه اینک چنین علمی را می تواند عرضه کند؟ گمان نکنم.

منظور شما همان دوره مدینه ای از ادوار سه گانه علم است که در نظریه خود بیان کرده اید؟

بله.

در مورد «مأموریّت متوقَع حوزه های علمیه»، می فرمودید و اینکه نسبت حوزه و طب چیست.

هیچ. هر کدام کار خودشان را می کنند. طب سنّتی یک مجموعه مطالعات منسجم و محترم است که باید در دنیای جدید با تعامل با طب رایج و نهادهای رسمی علمی، هم خودش را تکمیل و تنقیح کند و هم طب رایج را کمال ببخشد. این لزوماً به کار حوزویان، از آن نظر که حوزوی هستند، ربطی ندارد و جامعه هم نباید از حوزه توقع طب داشته باشد. علم الادیان کار حوزه است و طب، علم الابدان است و البته آموزه های این هر دو در هم تأثیر دارند که باید در دیالوگ با هم تکامل پیدا کنند.

امروزه برخی از پزشکان، در طب سنّتی دستی دارند و آن را م ی‌ستایند و حتی برخی دم از طب اسلامی م ی‌زنند و می‌خواهند این چند عنوان را با هم بیامیزند. این کار از نگاه روش شناختی می تواند موفق باشد؟

اجمالاً در حوزه طب سنتی، پاسخ مثبت است. این مسئله و رویکرد، تقریباً جهانی است و اتفاقاً

باید این کار، با تعامل پزشکان و متخصصان علوم زیادی صورت بگیرد. این کار نیازمند مطالعات فارماکولوژیک، زیست شناختی، شیمی، گیاه شناختی گسترده و آزمایش های دقیق و کاملاً استاندارد و تعامل حوزه های بسیار گسترده علوم و پژوهش های علمی و تجربی مکرر است و نباید در سطح تبلیغات کوچه-بازاری و معرکه گیری انجام شود. شوربختانه این مزرعه حتی در دانشگاه های جهان هم، محل رویش ادعاهای گزاف و بی بنیان و عوام-گول-زن هم هست. گو اینکه م ی‌تواند مصدر درآمدهای سرشاری هم باشد و بسیاری از مردم را هم جلب و جَلد خود کند. آن وقت دیگر به سادگی نمی‌توان در برابر این شعبده که مسحوران زیادی پیدا کرده، ایستاد. به نظرم کار را باید وزارت بهداشت و درمان، مدیریت کند و اتفاقاً باید با کسانی که مدعی هستند که این کارها را با تکیه بر مستندات دینی انجام می دهند، سخت گیری بیشتری بشود. مؤسّسات -دانش-بنیانی که از طریق تولید دارو و معرکه-گیری به پول نمی رسند و مثلاً از طریق اثبات کردن سختگیرانه مجامع علمی و گفتگوهای نخبگانی سخت‌گیر می‌توانند یافته های علمی خود را عرضه کنند، می تواند رستنگاه چنین تعاملات علمی باشد. سخنرانی میان عوام و معرکه-گیری در این زمینه ها باید ممنوع بشود. طب سنّتی، نمی تواند به تنهایی میدان داری کند و حتماً باید از گذر مطالعات چندجانبه علوم و مطالعات آزمایشگاهی و بالینیِ جدی و با بررسی همه خطرها و عوارض احتمالی عبور کند. به نظرم همین مسئله باید با کسانی که مدعی طب اسلامی هستند، سختگیرانه تر در نظر گرفته شود.

به نظر شما اگر در حوزه، مراکز پژوهشی در این حوزه مطالعاتی طب ایجاد شود، مناسبت دارد؟

ممکن است بزرگان دین، مراکز علمی و پژوهشی خوبی را برای این مطالعهٔ این حوزه بنیان کنند (برای تنقیح طب سنتی با علوم زمان و مستندات قطعی دین) اما چاپ و نشر محصولات علمی یا تولید دارو (که فعلاً توصیه نمی کنم) بدون مسامحه باید فقط از طریق مراکز رسمی انجام پذیرد. همه می دانیم *نه دین شوخی بردار است و نه جان انسان ها*. هیچکس (چه روحانی و چه غیر آن) نباید بدون کسب مجوز رسمی، رسماً طبابت کند و داروی گیاهی یا شیمیایی تجویز کند.

نظم دادن و نسق بخشی به طبابت سنتی، یا آنچه طب اسلامی نامیده می شود، به این معنا نیست که علوم تجربی برای دین معیار شود. بلکه به این معناست که مستندات قطعی اسلام در حوزه بهداشت و سلامت حتماً در نظر همه متخصصان باشد و از آن غفلت نشود و هم مستندات ظنّی و کم اعتبار در کار توصیه و طبابت ورود نکند و اسلام بازیچهٔ یاوه گویی ها و بافتن های کسان نشود. این امر مبارکی است، اما به نظرم مسائلی چون تقویت اسلامیت بانک ها، خرافه زدایی از دین، فهم دین در عصر حاضر و تبیین مسلمانی کردن در شرایط زمان و مکان، رفع مشکلات -اخلاقی و سبک زندگی در عصر فراصنعت، اخلاق رسانه ای و راه تعامل با جهان ضمن دشمن شناسی و تعامل با نخبگان جهان در حوزه علوم انسانی، زبان آموزی، ترجمه آثار علمی فاخر و قابل عرضه به زبان های گوناگون جهان، تقویت بنیه علمی طلاب و... نسبت به بحث طب، اولویت بسیار دارد. *بگذاریم علم پزشکی برای عالمان همان علوم رایج و سنتی بماند و اگر تعاملی*

داریم، در سطح گفتگو و طرح سبک زندگی اسلامی و معارف اسلام در این حوزه، بمانیم.

به عنوان پرسش آخر به نظر شما میراث آثار مسلمانان در طب چقدر ارزش دارد؟

بسیار زیاد. من بسیاری از ابواب کتاب قانون را خوانده ام. این کتاب یک اثر مبهوت کننده است. بوعلی در مقدمه می گوید این فقط حداقل چیزی است که یک طبیب باید بداند! جامعیت این کتاب و دسته بندی مطالب آن، در سطح علمی زمان بوعلی، بسیار عالی است. همچنین کتاب فارسی دیگر او یعنی «رساله نبض» و البته با تبیین هایی که من رد آن‌ها را دشوار می بینم... و اصولاً من در رد نظریات و دیدگاه ها محتاط هستم و مثلاً نمی توانم بگویم میان رگ و روح هیچ ربطی وجود ندارد. با توجه به تقریرات نوین رگ شناسی که به این مسائل باور ندارد من معتقد به صبوری هستم. ببینید این ها در تضاد نیست که من طب سنتی را کافی ندانم و اینکه بخواهم بگویم قضایای آن غلط است. از طرفی کتاب هایی چون طب النبی، طب الائمه، طب الصادق و طب الرضا –علیهم‌السلام و ... بسیار مهم و با ارزشند. همچنین کوششی که مسلمانان در پیشبرد طب داشته اند واقعا مبهوت کننده است. واقعاً چه نبوغ و ظرافتی می خواسته که فردی چون ابونصر فارابی در «الرد علی الجالینوس فیما نقض علی ارسطاطالیس لأعضاء الانسان» اصول طب جالینوسی را رد کند و مثلاً نظریه گسیل را کنار بزند (ابن هیثم نیز چنین کرده است) من متاسفانه توفیق نداشت ه‌ام کتاب های طب را به تفصیل بخوانم اما همین هم که انسان در مقالات می خواند متوجه میشود اینان چه کارهای بزرگی کرده اند و کاربرد علم طب را چگونه گسترده اند، مایه مباهات است. اما باید دانست این انبوهه دانش، طب مسلمانان است و نه طب اسلامی.

پایان

بهار 1399

---

[1]. **حمید رجایی** (متولد شهریور 1346ش؛ زرین شهر اصفهان) روحانی، پژوهشگر، نویسنده، تهیه کنندهٔ تلویزیون و مدرس حوزه و دانشگاه است. او دانش آموخته‌ی حوزه‌ی علمیّهٔ زرین شهر، قم، مؤسّسه آموزشی پژوهشی امام خمینی «ره» (کارشناس ارشد الهیّات و معارف اسلامی) و دانشکده صدا و سیما قم (کارشناس ارشد ارتباطات) است. علاقمندی او، مباحث تولید علم، فلسفه علم، خلاقیت، معارف اسلامی و ارتباطات و رسانه است. از او چند اثر در زمینه خلاقیت، تولید علم و فلسفه علم منتشر شده است.

[2] . **فلسفهٔ علم برای تولید علوم انسانی اسلامی و ارتقاء نظام معرفتی حوزه** از جمله آثار حمید رجایی است که با موضوع فلسفهٔ علم، به تبیین و ارائه یک نظریه معرفت شناختی خود پرداخته است و ضمن توضیح رفتار علم و تعاملات علم ساختی میان معرفت دینی و غیر آن به تبیین انواع تحولات فهم پرداخته است. نگارنده در بخش آخر کتاب مفصلا نظام های معرفتی، آموزشی و

معیشتی حوزه را به تفکیک بررسی نموده و بر پایه نظریه خود به ارائه راهکارهایی برای ارتقا و بهبود حوزه پرداخته است.

[3]. یعنی فقیه پس از کوشش کافی، اگر واقعا حکم خدا را پیدا کرده که دو اجر دارد و اگر به واقع، نرسیده یک اجر دارد.